



□ نقیب بادغیسی (اروین)

اخلاق و اندیشه‌های بی‌خط

فلسفه از نگاه امروز، در مراحل مختلف چهارچوبه‌ها و پیش‌های فکری‌ای آفریده و داشته که خالی از مطلق‌انگاری و جزم‌اندیشی نیست. با این ویژگی که جریان فکری نسل فرارو در اولین نگاه، دیدگاه انتقادی نسبت به گذشته داشته که طبیعتاً پویایی و روند رو به تعالی فکر و فلسفه را ضمانت کرده است.

خط سوم - حاشیه:

نگاه جستجوگر و پوییش مستدام فکر انسان بی‌قرارتر از آن است که هستی‌شناسی مطلق را، آسمان بی‌قرار فکر خود بداند.

فراکنی خط فکری انسان به فراسوی هستی را بایستی در تبعید دانسته - ندانسته‌های انسان قرار دارد. از همین رو شمس می‌گوید [خط سوم] رانه خود خواندی و نه غیر او.

نظریه شالوده‌شکنانه در نقد امروز فلسفی و ادبی اگر چه مستقیماً از اندیشه‌های فضای پست مدرنیته ریشه می‌گیرد که در آن صاحب‌متن به عنوان دانای کل شناخته نمی‌شود، ساختار تک‌ساحتی و تک‌صدایی متون مدرن که در آن صداهای متنوع و ناهمگون زندگی به نفع دیدگاه عقل‌مدار مدرن سانسور می‌شود به متون چندصدایی جا عوض می‌کند. و بهتر که بگویم فلسفه پست مدرن به نوعی علل و اسطوره را به هم درمی‌آمیزد و میزان باور پست مدرنیسم به اسطوره همان است که به عقل و بالعکس! به همین شیوه تمام گزاره‌های فکری عقلی محوری که تکامل آن را در مدرنیسم مشاهده می‌کنیم، تقدس و مشروعیت خود را از دست می‌دهند. عقل‌مداری از فلسفه قدیم تا فرازایی رنسانس در غرب و بعد از آن تا تکامل پروژه تک‌محور مدرنیسم، روند فکری اجتناب‌ناپذیری بوده است که در اندیشه پست مدرن از جلال می‌افتد. اما این دیدگاه عقل‌گریز ریشه بیشتر و عمیق‌تری در شرق و در عرفان شرق دارد و اساساً عرفان شرق را عقل‌گریز می‌سازد.

عقل‌ست پای است / از او چیزی نباید (شمس تبریزی، خط سوم)
نگاه فردریش نیچه به شرق و تفکر شرقی - پارسی او که خود معمار اصلی فکر پست مدرن است نیز نگاهی انتقادی نبوده است و نیز توازی افکار او با عرفان شرق از یک تصادف نمی‌خیزد. اما عرفان شرق - پارس نیز به لحاظ شناخت‌شناسی، خود تأویل، تفسیر و ریشه‌های سازنده متفاوتی می‌تواند داشته باشد. عدم آزادی در بیان برای متفکران و منتقدان تاریخ اندیشه این سرزمین منتج به این شده تا تمام آراء و اقوال شان به مفهوم عرفان و گاه تصوف حوالت شود. اگرچه این مسأله دو جانبه است، گاهی ممکن است خود صاحبان اندیشه به چنین امری گزیر یا

شمس تبریزی در گستره‌ی مرز تفکر و اندیشه انسانی، حضور متمایز و استثنایی است و جزو معدود صداهایی که حضورشان سوای انبوه صداهای متجانس و معمول، طینی فراسوتاز و جهان‌آفرین دارد. شخصیت شمس، همواره فراپشت حضور خداوندگار بلخ که خود حضوری متفاوت است، از شناخت و واکاوی کمی برخوردار بوده است. «خط سوم» او تأویل‌ها و برداشت‌های متفاوت دارد، چنان‌که یکی از آن‌ها را من خیال کرده‌ام.

خط اول - حاشیه:

ساختارهای فکری رایج زمان را بایستی در این گزینه قرار داد. اخلاق و متون مقدس، شالوده اصلی این ساختارهاست که پیوند و درهم‌تنیدگی این دو، جمع اندیشه‌های کلاسیک، حضور خطی جزم‌انگار و ظاهراً غیرقابل‌گذاری را باز می‌سازند و جمعاً مشروعیت جامعه شناختی خود را محفوظ دارند. این خط خوانانترین خط با خوانه‌هایی است که از گزاره‌های معنوی تعمیم‌یافته‌ای که عمدتاً با عوام پیوستگی دارد، وجود پیدا می‌کند.

سلسله و سیطره تاریخی این خط فکری به ظرفیت تاریخ و اساطیری انسان باز می‌گردد که مؤلفه‌های مذهب، اسطوره، اخلاق و... با شالوده وجودی شان در متن این خط حیات دارند. خوانش و گزارش‌پذیدارهای معنوی این خط چنان‌که اشارت شد به دلیل هم‌تباری با سلسله پنداری عوام، سامانه‌های ساده‌ای دارد و به گفته شمس همه‌خوان است. «هم خود خواندی و هم غیر او»

خط دوم - حاشیه:

خواص و کارکرد فکری این نام در تاریخ اندیشه این سرزمین‌ها خود مفهوم تفکر و تفلسف را فراپشت خود دارد. آن‌جا که اندیشه‌های آزاد، آزاد از مشروعیت صرف «خط» همه‌خوان اول وجود پیدا می‌کند. مرز بین عوام و خواص را بر می‌سازد که همه‌خوان نیست و خط دوم. گذار از مشروعیت مقدس روند فکری گزینه اول است. اساساً پیدایش فلسفه مشروعیت‌زدایی از اندیشه‌ها و متون دارنده جهان‌بینی‌های جزم‌انگار یا به زبان دیگر استبداد فکری را آغاز کرده است. نگاه فیلسوف به هستی، نگاهی آزاد و رهاست، ار چند ممکن است در باطن این نگاه، جمع داشته‌های نظری تاریخی، اساطیری و مذهبی وجود داشته باشد. نگاه فلسفی به هستی از افلاطون به بعد، خطی سوای جهان‌بینی‌های جزم‌انگار بوده است، ار چند که خود سیر تاریخی





ناگزیر باور داشته باشند و گاهی آیندگان در تأویل و گاه تحریف اندیشه شان دست بزرگ داشته اند، چنان که پیدایش صوفیسم را محصول خفقان فکری و اجتماعی می دانند. شرایط عینی اجتماعی در بیرون، اندیشوران را به درون گرای و انزوا می کشانده است و طبیعی است که زبان صوفیسم، زبان فلسفی صوفیسم نیز متأثر از همین فشارهای بیرونی به زبانی گنگ و عرفانی تبدیل می شود. عین القضاة همدانی حضور ارجمندی است که در این دسته نمی گنجد. بسیاری از قبوری که مثلاً در هرات به عنوان مشایخ بی اثر - بی اندیشه زیارت می شوند نیز ممکن است افکار و اندیشه هایی داشته اند که ما نمی دانیم. عین القضاة صاحب اندیشه بزرگی است که نگاه به فراسو داشته است. عین القضاة همان طوری که قبل از شمس می زیسته، به خیال من به لحاظ فکری نیز در مرحله ای فرا پشت اندیشه شمس قرار دارد. شالوده اساسی تفکر عین القضاة وحدت اضداد و توحید روش های متفاوت و متخالف فکری، عقیدتی در یک هستی بدون مرز بوده است. شمس اما به تعبیر نیچه نگاهی به فراسوی نیک و بد داشته است. با این که نمی توان به خطوط معرف شمس اعتماد صد در صد داشت که به قول نویسنده کتاب «خط سوم» حضور او پیوسته در هاله ای از اسطوره وارگی و واقعیت آمیخته بوده است، اما شالوده اساسی فکر او را که فراسوی فکرهای غالب فلسفی است، می توان به راحتی باز یافت. پیچش صدای شمس در هاله ای از اسطوره و افسانه نیز بیشتر به دست پی آمدگان امکان یافته است. مثلاً وقتی شمس می گوید: «محمد رازی زهره داشتی که گفتی محمد تازی چنین گوید و محمد رازی چنین!» این گزین گوئی این طور ادامه یافته است: «این مرتد وقت نباشد؟»

این کافر مطلق نبود!

مگر توبه کند! (گزین گوئی ۳۷ خط سوم)

در گزین گوئی بعد (۳۸) شمس بر سیف زنگانی که با رازی سر همسری و تقابل داشته، چنین می تازد:

سیف زنگانی؟! او چه باشد که فخر رازی را بد گوید؟!... او (فخر رازی) ... تیز دهد. همچو او صد هستت شوند و نیست شوند... همشهری من؟! - چه همشهری؟! خاک بر سرش!

شخصیت پر جاذبه فخر رازی دیدگاه عقل مدار متعارض و متقابل اندیشه هایی بوده که در گزین نخست (خط اول) به آن پرداختیم، در گزین گفته های بالا دو دیدگاه متناقض یا دست کم متفاوت شمس درباره فخر رازی وجود دارد. در این مورد، تحریف احتمالی گفته های شمس تبصره نخست است، اما عقل مداری اندیشه فخر رازی که در تقابل با اندیشه های جزمی در خط اول قرار دارد، جایگاه او را در میان اندیشمندان خردورز محض «خواص» یا خط دوم بر قرار می دارد که شمس فراتر از این دیدگاه می اندیشیده است.

نگاه فردریش نیچه به دیدگاه عقل مدار غربی و به خصوص اخلاق را که در بطن آن برای مفاهیم و کنش های انسانی ارزش گذاری می کند ساختار شکنی می کند. مفهوم «مرگ خدا» در «چنین گفت زردشت» او مبین خستگی و دلزدگی او از اندیشه رایج و بخصوص مسیحیت در اروپای آن دوران است خلق دیدگاه نو یا آفرینش خدای نو در مفهوم «مرگ خدا» زبان پیدا می کند. شمس تیریزی شریعت گریز به معنای واقعی آن بوده است. او وقتی صدای چنگ را می شنود، می گوید زهی قرآن پارسی!

دلزدگی شمس از تفکر غالب آن زمان، هم در گفته ها و هم در سیر زندگی او به خوبی مشهود است. گزین گفت معروف خط سوم چنین آغاز می شود. «گفتند: / ما را تفسیر قرآن بساز! / گفتم: تفسیر ما، چنان است که می دانید! نی از محمد، و نی از خدا! این «من» نیز منکر می شود مرا!... چنان که آن خطاط سه گونه خط نوشتی... یکی نه او خواندی نه غیر او!» در این مثال شمس در عین حالی که نظر به فراسو و مرز هستی دارد، عجز تمام خود را در فهم و درک حقیقت بیان می کند. در عین حالی که دیدگاه انتقادی نسبت به پیش های برقرار فکری آن دوران دارد و تکروری فکری را مشروعیت زدایی و ساختار شکنی می کند، هیچ زبان روشنی در فهم حقیقت از دیدگاه خود ابراز نمی کند. این عدم ابراز او (عجز او) جهان بینی و هستی اندیشی ژرف، فرار و پیشرو او را در عدم تبیین و مرز بندی حقیقت مطلق برملا می سازد. در جایی دیگر می گوید:

«خیال ها کم نیست / از خود می انگیزی و خود حجاب خود می سازی / و بنا بر آن خیال / تفریح می کنی!...» و یاد در جایی دیگر می گوید: «تعلّم نیز / حجاب بزرگ است! / مردم در آن فرامی رود، گویی / در چاهی / یاد خندقی / فرورفت!... عقل را که نیز گفت سست پای است.»

فرانسوالیوتار اندیشمند فرانسوی (از پی ریزان اندیشه پست مدرن) در کتاب «وضعیت پست مدرن» خود مهم ترین مسأله ای که مطرح می کند مسأله «روایت» هاست. لیورتار به همان شیوه که روایت های متنوع اساطیری در مورد جلوه های تکرر هستی را، گفتمان های علمی و اساطیری را «روایت» می نامد. همان طوری که گفتیم، ممکن است این «روایت» روایت اسطوره باشد که از این دیدگاه به عنوان هستی یا هستنده های موجود فکری انسانی مورد اعتبار قرار می گیرند. این مسأله از آن جاریشه می گیرد که پیدایش مفهوم واحد و مطلق برای هستی یا جهان بینی مدرن که در آن انسان در یک ساختار تعیین شده و تک رای و عقل محور، برای فهم هستی ای که از این هستی شناسی سرچشمه می گیرد، به پیش رانده می شود، جایش را به عدم فهم هستی و حقیقت مطلق عوض می کند و از این جاست که تک صدایی یا استبداد فکری جایش را به چند صدایی یعنی همه صداهای متنوع، متخالف و متناقض عوض می کند.

کثرت گرایی در جامعه شناختی جامعه های مدنی امروز نیز از همین ریشه وجود پیدا می کند. دامنه این بحث یعنی هم حضور استثنایی شمس در گستره فرهنگ و اندیشه انسانی و هم مسأله تفکر پست مدرن چه به طور جداگانه و چه برخورد و توازی این دو با هم، به ویژه با جزء نگری و نظرداشت ریز مفاهیم و گزاره های آن ها و پرهیز از کلیت پردازی و کلی گوئی چنان که در این نوشته اتفاق افتاد، مجال وسیع تری می طلبد. جدا از هم تباری تفکر پست مدرن با اندیشه هایی از این دست (شرقی) با این گفتمان است که می شود راهی برای خودش و گزارش اندیشه هایی از سیاق شمس را برگشود. سومین «خط» او مورد پذیرش افکار جزمی «خط اول» و اندیشه های عقل محور محض خط دوم نیست و وقتی خط دوم فلسفه در گفتمان پست مدرن از مشروعیت می افتد خودش و گزارش «خط سوم» فراسوی شمس امکان پیدا می کند.

پی نوشت:

- گفته های شمس از کتاب «خط سوم» تألیف دکتر ناصرالدین صاحب الزمّانی نقل شده است.
- منظور از کتاب وضعیت پست مدرن کتابی به همین نام با ترجمه حسینعلی نوزری است.